

خطبه اولین هفته قبل از آمدن عیسی؛ مکاشفه 5:1-5:6-

(14)



1 آنگاه دیدم که تخت‌نشین، طوماری در دست راست دارد که هر دو طرف آن نوشته شده و با هفت مُهر، مُهر و موم شده بود. 2 و فرشته نیرومندی را دیدم که با صدای بلند می‌گفت: «چه کسی شایسته است که طومار را بگشاید و مُهرهایش را بردارد؟» 3 اما هیچ‌کس در آسمان یا روی زمین و یا زیر زمین قادر نبود که طومار را بگشاید و یا به داخل آن نگاه کند. 4 من زارزار می‌گریستم، زیرا کسی یافت نشد که شایسته آن باشد که طومار را بگشاید و یا به داخل آن نگاه کند. 5 آنگاه یکی از پیران به من گفت: «گریه مکن زیرا آن شیر، شیری که از طایفه یهودا و نهالی از نسل داوود است، پیروز شده و او حق گشودن طومار و برداشتن هفت

مُهر آن را دارد.» 6 آنگاه دیدم که در وسط همان تخت و در میان آن حیوانات و پیران، برّه‌ای ایستاده بود که علامت برّه قربانی شده را داشت. آن برّه دارای هفت شاخ و هفت چشم بود. هفت چشمی که هفت روح خدا هستند و به همه جهان فرستاده شده‌اند. 7 برّه جلو آمد و طومار را از دست راست تخت‌نشین گرفت. 8 همین‌که او آن را گرفت آن چهار حیوان و بیست و چهار پیر، پیش برّه سجد کردند. پیران به یک دست چنگ داشتند و به دست دیگر جامهای زرّین پر از بُخور که نشانه دعاهای مقدّسین است. 9 آنها سرود تازه‌ای می‌سراییدند: «تو شایسته‌ای که، طومار را بگیری، و مُهرهایش را بگشایی، زیرا تو کشته شدی و با خون خود مردمان را از هر طایفه و زبان، از هر ملت و امت، برای خدا خریدی. 10 تو آنان را به سلطنت رسانیدی تا به عنوان کاهنان، خدای ما را خدمت کنند و آنها بر زمین فرمانروایی خواهند کرد.» 11 آنگاه نگاه کردم و صدای فرشتگان بی‌شماری را که صدها هزار و هزاران هزار بودند، شنیدم. آنها در اطراف آن تخت و حیوانات و پیران ایستاده بودند 12 و با صدای بلند فریاد می‌زدند: «برّه قربانی شده شایسته است تا قدرت و ثروت، حکمت و توانایی، حرمت و جلال و تمجید بیاید.» 13 آنگاه شنیدم که همه موجودات آسمان و زمین و زیر زمین و دریا و هر چه در آنهاست فریاد می‌کردند: «ستایش و عزّت، جلال و قدرت، از آن کسی باد که بر تخت می‌نشیند و تا به ابد از آن برّه باد!» 14 و آن چهار حیوان گفتند «آمین» و پیران سجده نموده، او را پرستش کردند.

یک مرد جوانی با اضطراب فراوان نامه‌ای از سازمان پناهندگان آلمان را به من می‌دهد و از من می‌پرسد که این جمله‌ها به چه معناست؟ در صفحه اول نوشته بود که مسئله پناهندگی او رد شده است ولی در صفحه بعدی نوشته بود که مسئله مهاجرت او مورد پذیرش سازمان قرار گرفته است. او می‌پرسد که کدام یک از این بندها در من صدق می‌کند؟ هرکسی که از این نامه‌های اداری دریافت کرده است این را می‌داند که من از چه صحبت می‌کنم. بعضی از وقت‌ها هم برخی از افراد این نامه‌ها را در برنامه مترجم گوگل وارد می‌کنند و جوابی خیلی عجیب و غریب می‌بینند.

در خطبه امروز ما یک پرونده بزرگی در جلوی ما قرار دارد. چیزی که در آن وجود دارد مهم‌تر از حق اقامت است. در این پرونده حق عاقبت تمام دنیا در آن نوشته شده است. و در داخل آن زندگی من و تو نوشته شده است. هر چیزی که تو در این دنیا انجام داده‌ای یا نداده‌ای در آن نوشته شده است. یوحنا پیامبر در آسمان‌ها قرار دارد و او نگاهی به این کتاب دارد. این کتاب با متون بوروکراتیک رمز گذاری نشده است. بلکه بدتر می‌شود حتی با کلیدها بسته شده است. که با آن کسی نمی‌تواند وارد آن کتاب شود. ولی این امر برای یوحنا بی تفاوت نبود. او "بله" و "آمین" در مورد این کتب نگفت. در عوض او از ته قلبش گریه می‌کرد. برای من، وقتی که بزرگسالان با تمام قلبش گریه می‌کرد، همیشه حرکت می‌کنند برای من خیلی سخت است که یک مرد بزرگ را ببینم که در حال گریه کردن می‌باشد. در اینجا چیز بدی رخ داده است خبری که از وجود ادم عبور می‌کند. این یک امر غمگینی است که نمی‌توان از چشم کسی پنهانش کرد. زیرا از تمام وجود بیرون می‌آید. شاید هم تو به چنین چیزی دچار شده باشی و از ته قلبت گریه کرده باشی و برای همین بتوانی خوب این موضوع را درک بکنی؟ و بفهمی که چرا یوحنا از آسمان‌ها گریه می‌کند. حال چه چیزی در این کتاب نوشته شده بود؟ و چرا یوحنا انقدر غمگین بود که نمی‌توانست آن کتاب را باز کند. بعد ها همه چیز اطلاع داده می‌شود. در این کتاب موضوع بر سر زندگی می‌باشد. موضوع بر می‌گشت به زندگی یوحنا. او از عیسی بالاترین جملات را درباره زندگی شنیده بود. و او این را به همه گفته بود. ولی حالا چند سال بعد کلیسا در برابر نابودی قرار دارد. در آن زمان مسیحیان مورد تعقیب پادشاه آن زمان یعنی دومیتیان قرار می‌گرفتند. که خود را خدا می‌دانست. در آن زمان سربازان در هر جا مسیحیان را به دام می‌انداختند و از آنها می‌خواستند که اعتراف کنند که پادشاه تودمیتیان خدا است. اگر کسی جلوی این امر مقاومت می‌کرد او را در جلوی حیوانات درنده می‌انداختند. این تعقیب‌ها چنان بد بود که کلیسا‌ها در مرز نابودی قرار گرفته بودند. خیلی‌ها مردند و هم خیلی‌ها فرار کردند. برای یوحنا کلمه‌ای که عیسی درباره زندگی گفته بود خیلی اهمیت داشت. ولی حالا این زندگی رو به پایان می‌باشد. و آن زمانی که این کتاب در آسمان‌ها مُهر و موم شده بود، یوحنا این فکر را می‌کرد که بهشت نمی‌تواند در اینباره به او کمکی کند. این امر خیلی ناراحت‌کننده بود. او زهرا! حتی امروز غمگین است. ما امروز می‌توانیم این کتاب زندگی را در آلمان به راحتی بخوانیم. ما می‌توانیم هر زمان انجیل را باز کنیم و بخوانیم ما هر جمعه می‌توانیم در کلیسای توماس اهنگ‌هایی از استاد موسیقی باخ که درباره شفای ما توسط خدا می‌باشد را بشنویم. ولی این کتاب باز با هفت مُهر و موم بسته می‌ماند. کسی چیزی نمی‌داند و کسی آن زندگی عیسی را نمی‌خواهد. و کسی نمی‌داند که این نجات به چه معنی می‌باشد. حتی امروزه ما در کلیسای خودمان نیز حال و هوای خوبی نمی‌بینیم. و من از این بابت می‌خواهم همانند یوحنا اشک بریزم. شاید هم ما با او به آسمان‌ها برویم و در آنجا شکایت بکنیم. برای یوحنا آسمان می‌گشاید و او یکباره در جلوی خود قرار می‌گیرد. جایی که خود خدا حضور دارد کجا ادم می‌تواند یک کمک بهتری دریافت کند. و در آسمان‌ها هم باید این را فهمید که زندگی ما در روی زمین چگونه ادامه پیدا می‌کند.

چیزی که من از یوحنا در ابتدا یاد می‌گیرم این است که زندگی یک موضوع ساده ای نمی‌باشد. زیرا او در آسمان با یک ناامیدی بزرگی مواجه می‌شود. و او با دیدن این مَهر و موم های این کتاب از همه می‌پرسد که چه کسی کلید این هفت مَهر و موم را دارد؟ انجیل در اینجا هیچ چیزی را به شوخی نمی‌گیرد و از آن به سادگی عبور نمی‌کند. این سوال سرنوشت جهان و خود ما انسان‌ها بسیار مهم می‌باشد. شاید افرادی فکر کنند که این سوال ساده ای می‌باشد. مثلاً پادشاه دومیتیان این سوال را اینگونه می‌بیند. بله من می‌دانم که زندگی در کجا قرار دارد. آن در نزد من است. و کلید آن را من دارم. پیامبران زیادی هم بودند که همانند این پادشاه سخن می‌گفتند. بله صداهای زیادی را در این جهان می‌شنویم که دارای زندگی می‌باشند ولی در صورتی که هیچ کدام از آنها نمی‌توانند این زندگی را به کسی بدهند. همه آنها تقرباً میکنند و حقیقت را نمی‌گویند. در این دنیا چه تعداد انسان زندگی می‌کرده است؟ هر کدام از آنها رویای خودش را دنبال می‌کرد. یک نفر دوست داشت پولدار شود کسی دیگر دوست داشت سلامتی یا شهرت بدست آورد. همه اینها بدست نیامد. و همه آنها دروغ به نظر آمد. این کتاب باز هم با هفت مَهر و موم بسته می‌ماند. هیچ کسی در بهشت و یا دوزخ کلید این کتاب را ندارد. یوحنا همه اینها را می‌داند و گریه می‌کند و او این کتاب بسته را در جلوی خودش می‌بیند. هیچ کس در بهشت و جهنم قادر به کشف این کتاب نیست. یوحنا همه را می‌بیند و گریه می‌کند. او کتاب زندگی را در مقابل او می‌بیند. این خیلی نزدیک است و هنوز خیلی دور است. او می‌داند که سرنوشت عزیزانش در این کتاب بسته شده است. دست راست خدا بر روی آن است ولی دست او حرکتی نمی‌کند و انگار آن از حرکت ایستاده است. ولی اگر دست خدا نتواند این کتاب را باز کند پس چه کسی می‌تواند این کار را بکند؟ همان دستی که قوم اسرائیل را از دریای سرخ عبور داد اکنون در بالای این کتاب مهم زندگی که به سرنوشت و آینده انسان‌ها ربط پیدا می‌کند بدون هیچ قدرتی قرار دارد. یوحنا نمی‌داند که چرا همان دستی که به تمام دعاها جواب داده بود و تمام افراد را از گرفتاری‌ها نجات داده بود حالا بدون هیچ قدرتی در برابر آینده انسان‌ها قرار گرفته است و این کتاب را نمی‌تواند باز کند. یوحنا زندگی و گناهان و ایمان ضعیف خودش را در خود می‌بیند. و دست خدا در بالای این کتاب بی حرکت می‌ماند و یوحنا برای این اشک می‌ریزد که خیلی‌ها می‌آیند و به انسان‌ها حقه می‌زنند. و پیامبران دروغینی می‌آیند که وعده‌های پوچی می‌دهند. او همه اینها را می‌بیند و برای همین اشک می‌ریزد.

در اینجا یوحنا معنی زندگی را متوجه می‌شود. بله زندگی اجتماع کلیسایی. موضوع زندگی یوحنا همان زندگی من و تو می‌باشد. زندگی نامه ما انسان‌ها در آسمان‌ها با یک معنی بسیار مهمی توضیح داده می‌شود. در بهشت همه از هم این سوال را می‌پرسیدند. در یک لحظه یوحنا و در آن حال خراب یک صدای بلندی می‌شنود. شیر یهود! بله او این را می‌شنود و او با احتیاطی کم و بعد از پاک کردن اشک‌هایش به آنجا خیره می‌شود. شیر یهود کلمه ای بود که یوحنا از دوران بچه‌گی با آن آشنا بود. آن ریشه یهود بود یعنی جایی که عیسی از آن می‌آید. یوحنا اشک‌های خودش را پاک می‌کند ولی چیزی که او می‌بیند یک شیر نبود بلکه یک بره آنجا ایستاده بود. آن بره قربانی شده بود. آیا آن بره قربانی شده قرار است این کتاب را باز کند؟ در اینجا یوحنا به ایه 53 از اشعیا فکر می‌کند. یک بره ای بر روی میز آورده می‌شود... و او به حرف‌های عیسی فکر می‌کند که هیچ قدرتی را از او پا در نمی‌آورد و او خودش را در صلیب قربانی می‌کند. یوحنا به آرامی متوجه می‌شود که سخنان خدا به چه قیمت می‌باشد. ارزش کلام او برای زندگی همه ما می‌باشد. برای زندگی یوحنا و برای من و تو می‌باشد. خدا خودش را به عنوان یک بره برای ما قربانی می‌کند. برای او زندگی ما انقدر مهم است که او خودش را برای ما قربانی می‌کند. و برای همین تمام کسانی که در بهشت حضور داشتند زانو می‌زنند و به او دعا و پرستش می‌کنند. زیرا آنها فهمیدند که او کیست و چه کاری انجام داده است. او آن کتاب هفت مَهر و موم‌ها را باز می‌کند.

همه زانو می‌زنند و او را پرستش می‌کنند. یوحنا، فرشتگان، مسیحیان و همه آن کسانی که آنجا حضور داشتند. و همه کسانی که آن کلمات را خواندند. از آلمان، آمریکا، ایران، چین و همه کشورها. همه زانو می‌زنند و پرستش می‌کنند. زیرا همه دیدند که خدا همه کار برای زندگی ما کرده است. ما در اولین هفته قبل از آمدن عیسی می‌توانیم فقط دعا و ستایش بکنیم. ما این کار را می‌کنیم زیرا او سرنوشت ما را در دست دارد. و خون او ریخته شده است و آن تنها قدرتی است که به ما کمک می‌کند. یوحنا دعای مسیحیان را می‌بیند و او می‌بیند که این چقدر به خدا نزدیک می‌باشد. و این دعاها از طرف خدا شنیده می‌شود و او اینها را نادیده نمی‌گیرد. حتی دعای من و تو برای خدا بسیار مهم است.

شاید باید ادارات نامه‌های خودشان را طوری دیگری بنویسند و آنها را ففل کنند تا از پیش آمدن اشتباهات جلوگیری شود. تا ادم در برابر سوالات این را بتواند بگوید که: من منظورم چیز دیگری بود و آنها اشتباه متوجه شده‌اند. زیرا آنها به این امور ناآشنا هستند.

یوحنا در امر خودش به این گونه عمل نمی‌کند زیرا کلام خدا بسیار روشن است. بدون آن بره و عیسی همه چیز مَهر و موم می‌شود و ما از ثروت بهشت بی‌نسب می‌مانیم. خدا با عیسی بله محکم و قابل اطمینان خودش را به ما گفته است. بله و آمین.